

مرد یخی | ترنج , ❁ ۱۸,۰۲,۲۰

[۲۰:۵۷]



#پارت ۱۴۴

#ترنج

وقتی که اهنکش تموم شد سریع بدون هیچ حرفی قطع
کردم و دستم گذاشتم رو قلبم نه نه خدایا باز نه سامیار
لعنتی چیکار داره با قلبم میکنه ضربان قلبم تند شده بود

دستم گذاشتم روی صورتتم که کف دستتم خیس شد من
کی گریه کردم که خودم نفهمیدم؟؟؟ واقعا من گریه
کردم؟؟؟

با حرص گوشیه پرت کردم رو تخت و با حرص به خودم
گفتم: نه نه خر نشو بهار

به این چیزا فکر نکن به مظلوم نمایی هاش توجه نکن
پاشو به حرفاش گوش نده

از جام بلند شدم و به آشپزخونه رفتم تا اشپزیمو کنم

***ترنج

حرفای بهار سومین شوکی بود که امروز بهم وارد شد
خدایا امروز چخبره؟؟ چرا گذشته ایی که سال ها تلاش
کردم ازش دور شم باز داره درد میشه رو سینم ..

باز داره میاد تو زندگی خودم و دخترم... گذشتم بس
نبود؟؟ تاوانی که تو جوونی پس دادم بس نبود دیگه تو
آینده چی ازم میخواد؟؟ جوونیم که تباه شد الان چرا باید
سر راه دخترم سبز شن اصلا آرش و سامیار یهو از کجا
پیداشون شد

کاش همه ی اینا خواب باشه مثل همون خوابی که دیدم
خواب عروسی آرش با بهارو از خواب بیدار شم بینم
هیچ کدوم از اینا واقعی نیست

از اون موقعی که بهار حرف زده بود من
بلند شدم امدم تو اتاقم و هیچی در جواب حرفاش نگفتم

یعنی چیزی نداشتم که بگم خودم پر بودم از سوال و این
اتفاق یهویی متحول شدن سامیار یعنی آرش چی
میدونست

که می گفت درباره دختری با پسر برادرمه... نکنه نقشه ی
آرش و سامیار باشه بخوان دوباره به منو دخترم ضرر و
لتمه بزنی

این دفعه دیگه نه این دفعه دیگه مثل قدیم نیست که
بزارم بازیچم کنن نه خودمو نه دخترمو ایندفعه اگه نقشه
ایی داشتن باشن تقاص تموم این سال هارو

ازشون میگرم انتقام می گیرم نمیزارم یه آب خوش از
گلشون پایین بره میشم ترنجی که از سایه ام بترسن
ایندفعه دیگه وای بحالشون....

از رو تخت بلند شدم و نشستم اینجوری بخوام رفتار کنم
بهار میفهمه یه دردیم هست و همه چی لو میره نباید
ضایعه بازی کنم

از در اتاقم رفتم بیرون که بودی مرغ به مشامم خورد
ضعف کردم گرسنه شد من هیچی نخورده بودم فکر
کنم بهار دید واسه همین دست به کار شه و...

مرد یخی | ترنج , ۱۹,۰۲,۲۰ ❁

[۲۱:۱۹]



#پارت ۱۴۵

#ترنج

از در اتاقم رفتم بیرون که بودی مرغ به مشامم خورد
ضعف کردم گرسنم شد من هیچی نخورده بودم فکر
کنم بهار دید واسه همین دست به کار شد

رفتم تو آشپزخانه دیدم بهار نشسته پشت میز صندلی
داره سالاد درست می کنه از قیافش معلوم بود که کلا
حواسش پرته صدایش زدم اما متوجه نشد

صندلی کنارش کشیدم عقب که تازه فهمید ادم پیشش
با دیدنم گفت: ا ماما امدی؟؟؟ خوب خوابیدی؟

_آره ادم اما تو نیومدی حواست کجاست خانوم خانوما
که متوجه نشدی من ادم

_هیجا ماما همینجام

– حس نمی کنی من مادر توهم و اینجوری نمیتونی منو
بیچونی؟؟؟

– بیچوندن چیه قربونت برم چیزی نیست آخه

– اگه میخوای باشه نگو اما خب منم بچه فرض نکن که
باور کنم

– باشه مامان جان ناراحت نشو حالا ذهنم درگیره

– اینو که خودمم فهمیدم بگو بینم درگیر چیه؟؟

_موقعی تو اتاقت بودی سامیار با یه خط ناشناس بهم
زنگ زد برام یه آهنگی خوند دارم بهش فکر می کنم

هوف خدا بازم سامیار نمیدونم این لعنتی ها چی میخوان
سعی کردم آروم باشم واسه همین گفتم: یه سوال بپرسم
راستش میگی؟

_آره

_تو سامیارو هنوز دوست داری؟؟

بهار سکوت کرد و چاقو رو گذاشت تو سبد منتظر جوابش
بودم

بعد از چند لحظه گفت: نمیدونم....

_نمیدونم یعنی چی؟؟ یعنی آره؟؟

_واقعا نمیدونم ماما بین حس خواستن نخواستن
درگیرم دارم اذیت میشم یبار با خودم میگم سامیار کار
خیلی بدی کرد

که بهم ضربه زد غرورم و دلم شکست نه من نه
میبخشمش نه دوستش دارم

از یه طرف دیگه هم میگم همه آدما اشتباه میکنند اونم
آدم بود مهم اینه که کی پیشمون شه

اینجوریم معلومه سامیار واقعا پیشمونه
راستش نمیدونم چجوری بگم ماما اما

درسته قول دادم دوستش نداشته باشم و فراموشش کنم
سر قولمم موندم بهش فکر نکردم که خودم نابود شم

اما میدونی عشق هرچقدرم تلاش کنی خاکش کنی اما
بازم ته و گوشه های دلت یه ریشه داره
منتظر یه بهونه هست که سبز شه

حرفای بهارو درک می کردم حرفایی میزد که واقعیت
داشت شاید مثلا تو گذشته عاشق یکی باشی ولی به هر
دلیلی نشده و رابطه خراب شده حتی ممکنه ازدواج هم
کنی بچه دارهم شی یا سال های زیاد بگذره یا هرچیز
دیگه ... تو به خیال خودت فراموش کردی اما با کوچیک

ترین چیزی فکرت میره به همون عشقی که سعی
کردی فراموشش کنی شاید فراموشی چندسال طول
بکشه اما یادآوری به یک دقیقه هم نمیرسه و...